



... از روزن خورشید

درباره هستی‌شناسی «ذکر»

طاعات فربنگی

♦ و پیام چیتیک

ذکر به مثابه زبان دل، معنادارترین گونه تعامل انسان با خداست که همواره مدنظر عرفا و متصوف بوده است. در نظر اهل عرفان و تصوف، ذکر به معنای «یاد کردن خدا» است. این واژه به معنای «یاد خدا بودن» است. صرفاً زبانی نیست؛ از این روست که در نظر اهل سلوک، بعضاً سکوت نیز مرسوم از ذکر است. ذکر نشانه است؛ نشانه تعالی و لیاقت موهوبی انسان؛ لیاقتی که آدمی می‌تواند به واسطه آن مخاطب خدا قرار گیرد. در یک کلام، ذکر باز کردن دریچه وصل برای شناسستن در خصوص بی‌نهایت و شنیدن کلام محبوب است. به تعبیر قرآنی: «فادکرونی لذكرکم». این مقاله گذری دارد بر هستی‌شناسی این مفهوم یا مراجعه به آیات، احادیث و آثار ابن عربی.

□□□

بگذارد کلام را با حدیثی از پیامبر اسلام (ص) آغاز کنیم که به اختصار بیانگر برداشت اسلامی اسلام از انسان و جهان است: «الدنيا ملعونه، ملعون من فيها الا ذکر الله». به منظور بیان پارامتری از معنای نظری و عملی «ذکر الله» ابتدا

مروری داریم بر مفهوم ذکر در قرآن و سپس برخی تعالیم ابن عربی را در این خصوص آرا بررسی می‌کنیم.

سنت اسلامی ریشه در علم دارد. این ریشه مدار بودن به آشکارترین وجه ممکن در نخستین شهادت این دین (لا اله الا الله) متجلی است. این عبارت مظهر اولین اصل از اصول دین اسلام است؛ توحید. اما حتی آنها که با تعالیم اسلام مانوسند، بعضاً فراموش می‌کنند که «توحید» هیچ ارتباطی به تاریخ ندارد چرا که توحید صرفاً با فکر نحوه هستی‌اشیاست. تلقی قدیشتان مسلمان از توحید به مراتب پیچیده‌تر بوده است. به اعتقاد آنها توحید حقیقی عام و پایدار است. انسان بودن یعنی دریافت شد.هودی داشتن از این حقیقت و هرچند که از ۱۲۴۴ هـ.ز پیامبری که خداوند فرستاده است، حامل این حقیقت است. «که در واقع چهره پیام او (خداوند) را تشکیل می‌دهد». یودمانند توحید صرفاً نظر از جهان، انسان یا هر چیز دیگر، بلکه ذات حق است. اما با توجه به اینکه ما موجوداتی انسانی هستیم و جهانی داریم، سنت اسلام حقیقت دیگری را در نظر می‌گیرد و آن، وضعیت انسانی است. سنت اسلام این وضعیت انسانی را در واژه

«سیران» و «غفلت» به‌طور خلاصه بیان می‌کند. هر چه افراد در باطن خود دریغانی شهودی از توحید دارند، آنها را در حال «لذوما» نمی‌توانند آن را در ذهن خود مجسم کنند (آن را با ذهن خود دریغاند). همچنین آنها نخواهند توانست توحید را از قوه به فعل در آورند یا به زبان بیابورند و تحقق بخشند. آنها در این راه تا محتاج کمک پیامبرانند. این دیدگاه از طریق نبوت (دومین اصل از اصول دین)، از بی‌زمانی به زمانیت، از اطلاق به امکان و از خدا به تاریخ وارد می‌شود.

«یادآوری» الوهیتی که خداوند به مردم داده است، نخستین کارکرد انبیا به‌شمار می‌رود. قرآن هنگامی که از این «یادآوری» سخن می‌گوید، واژه «ذکر» و مشتقات آن (ذکری، تذکیر، تذکروه) را به‌کار می‌برد. افزون بر این، پاسخ انسان را به این «یادآوری» کننده، «بیا همین واژه توصیف می‌کند. «یادآوری» کننده‌ای که از جانب خدا و به‌واسطه انبیا می‌آید، موجب «یادآوری» از سوی انسان می‌شود.

به‌کار بردن یک واژه برای چیزی دوم، وجه «از خدا به انسان و از انسان به خدا» نمونه بارز دیدگاه توحیدمدارانه قرآن است. در واقع، تنها

یک نیروی محرک وجود دارد (حتی اگر این نیرو برای ما به‌صورت دو وجه متفاوت در نظر آید) و این نیرو فعل خفایست که در خیره حقیقت و جمال متجلی می‌شود. گذشته از این، قرآن نیز آشکارا بیان می‌کند که «ذکر» پاسخ انسان به مذکر - صرفاً به معنای تصدیق حقیقت توحید نیست؛ خود این واژه نیز به معنای «یادآوری» است. از جانب انسان، ذکر، هم آگاهی از خدا و هم بیان این آگاهی یا زبان - خواه با تکلم و خواه با سکوت - است.

ذکر «ذکر» اولین کارکرد انبیا باشد، دومین کارکرد، تدوین تعالیمی است که به مردم این امکان را بدهد تا به گونه‌ای زندگی کنند که خدا از آنها راضی باشد.

قرآن این تعالیم را هدایت (هدی) می‌نامد. پیروی از انبیا همان یادآوری خدا در نظر عمل و کلام است. بنابراین، ذکر عبارت است از اینکه انسان در هر زمان، هر جا و مشغول انجام هر کاری که هست، همواره یاد خدا باشد. «بر این عربی از این مسئله چنین است.

«الحضور مع الذکر». اگر ما در نظر، عمل یا کلام خود از یاد خدا غافل شویم، آن‌طور که باهسته و شایسته است، او را یاد نکردیم. قرآن و سنت معنی عملی ذکر را در واژه «عبادت» (به معنای پرستش، خدمت و بندگی) جمع‌بندی کرده‌اند. عبادت در فهم توحید، تکلیف انسان است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون». به عبارت دیگر، خداوند انسان‌ها را آفرید تا یاد او باشند و خود را با حقیقتش هماهنگ سازند. آنها این کار را تنها از طریق فهم، ایسان، کلام و کردار درست می‌توانند انجام دهند. ملاک «پرستی» نیز میزان فهم

چه در حال حرکت و سکون - مستمع کلام حق است. این از آن روست که مخلوق به او جواز استماع کلام حق را داده است. بنده در هر حالت و کسوتی که به وجود آید همواره در حال استماع امر حق به واسطه تکوین است. نه بنده و نه هستی هیچ یک جتنی برای لحظهای از امر حق به تکوین خالی نبستند. از این لحاظ او هرگز از شنیدن باز نمی‌ایستد. بنابراین هیچ گاه نمی‌تواند ساکت و خاموش باشد. بنده قادر نیست یا خدا هم کلام شوده بتلخیص این زمانی که می‌شنویم بندهای سخن می‌گوید. این از حیث تکوین حق چر لوست. و گرنه بنده در اصل خاموش و ساکت نزد خداوند متعال ایستاده است. بدین ترتیب هیچ چیز جز تکوین حق نشنیده نمی‌شود و این معرفتی است. که جز اهل شهود و راهی بدان نیست.^{۱۰۱}

و بطور خلاصه خداوند از طریق تمام مخلوقاتش سخن می‌گوید. موجودات به مثابه سخنگو، آیات یا نشانه‌هایی هستند که به اسماء و صفات خدا صدا می‌بخشند. آنها با کلماتی که در نفس الرحمن جاری می‌شوند. آنها در کتاب عالمه نفس و وحی ظهور می‌یابند.

علماء الاسلام
کلام اسلامی عموماً موجودات را «فعل» خدا می‌نامد. بدین معنی عربی توضیح می‌دهد که این اعمال چیزی جز اثر اسماء خدا نیستند. اما خود اسماء الهی چطور؟ آنها دقیقاً چه هستند؟ این عربی می‌نویسد: زمانی که از اسم سخن می‌گوییم - خواه زمانی که درباره خدا حرف می‌زنیم و خواه زمانی که سخنمان ناظر به موجودات است - هر دو واقع و راجع به چیزی حرف می‌زنیم که ناشی از یک اثر است. یا چیزی که از آن اثری ناشی شده است.^{۱۰۲} بنابراین باز یک اسم مانند سایر کلمات، یک جرح یا تمین در ساختار مطلق وجود کلی است.

البته منبع غایب تمامی اسماء و حقایق همان ذات خداست. خدا در ذاتش به هر چیزی که در عالم پدید می‌آید علم دارد. چرا که تمام موجودات صرفاً اثرات علم او به ذاتش هستند. ذاتی که گرفتند و مطلق است. بنابراین خداوند نه تنها به اسماء خود علم دارد بلکه به اسماء تمام موجودات نیز علم دارد. اگر او خود را یا اسمی بسیاری چه در قرآن و چه در سایر متون دیگر می‌خواند این بدان سبب است که آثار این اسمی به شدت متنوع و متکثرند. همان گونه که این عربی می‌گوید: «خداوند اسماء الهی را تنها به دلیل تنوع و تکثر آنرا می‌خواند که در وجود مخلوق متجلی می‌شوند. متکثر ساختن^{۱۰۳}». بنابراین از یک منظر، اسماء خداوند آثار تمام صفات الهی اند که در خلقت متجلی شده‌اند. خداوند خود را به حسب مخلوقات می‌نامد. مخلوقاتی که در لحاظ از هر چیزی، صرفاً کلماتی اند که او آنها را بیان کرده است. بدون این مخلوقاته برخی صفات را می‌توان دریافت و اینها تنها می‌توانند صفات حائقی باشند. خالق که کلمات را آفا می‌کند. کلمات تنها و تنها بیانگر اندکسند خود هستند. سخنگوی الوهی خود را از طریق کلامش به مثابه لطیفه می‌گوید. علی‌جه قائم کلیم و - با ۹۹ اسم (اسماء الحسنی) متجلی می‌کند.

تمامی اسماء چه از راه حق و چه اسماء خلق - در تحلیل نهایی آثار ذات خداوند ذاتی که کنه پنهان و مطلق حقیقت است. این ذات فی نفسه به چه چیز برای خود برای همه حیرت‌انگیز شناخت است. چه با وجود این،

این توانایی به انسان داده شده که بتواند تمامی اسماء را بشناسد، ذات حق، تمام آثار و نشانه‌ها را متجلی می‌کند. آنرا که عیناً همان موجوداتی است که با به مرصه وجود می‌گذارند. آنچه انسان را از سایر مخلوقات متمایز می‌سازد همین علم و دانایی و آگاهی است. بدون شک مراد پیامبر^ص از بیان اینکه خداوند آدم را بر صورت خود آفریده آن است که خداوند به آدم علم به تمام موجودات را اعطا کرده و قرآن در این مورد آشکارا می‌گوید: «و خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد.»^{۱۰۴}

این عربی معتقد است که آنچه ذکر و نام ممکن می‌کند، همین اسماء هستند. این مسئله نه تنها در مورد انسان بلکه در مورد مخلوقات نیز صادق است. قرآن عمده‌تاً ذکر را از آن خدا می‌داند. در قرآن چنین می‌خوانیم: «چس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم»^{۱۰۵}. با این همه، خداوند از طریق اسماءش - که تنها و تنها آثار و نشانه‌هایی از علم مطلق و خاصش هستند - به موجودات علم دارد. نشانه‌هایی که عموماً «عیان» خوانده می‌شوند. این عربی می‌گوید تنها دلیل برتری آدم بر فرشتگان، در اختیار داشتن علم الاسماء بوده است. چرا که اگر اسماء نبودند خداوند چیزی را به یاد نمی‌آورد و از طرفی هیچ چیز نیز از خدا یاد نمی‌گردد. بنابراین خدا تنها از طریق اسماء به یاد می‌آورد و تنها از طریق اسماء متفکر شده پرستیده می‌شود.^{۱۰۶}

و بطور خلاصه، ویژگی مایه تمام این علم به تمام اسماء است. اسمائی که نشانه‌های صفات الهی یا خود ذات خداوند هستند. خداوند در قابلیت خلق، زمانی از اسماء را می‌خواند و این اسماء در مقام مخلوقات در نفس الرحمن متجلی می‌شوند. مجموعه‌ای بی‌پایان مخلوقات - به جز انسان - همگی کلمات خاص خداوند. هر مخلوق درک خاصی از خدا دارد. اما تنها به واسطه این اسم یا اسماء است که از سایر مخلوقات متمایز می‌شود. انسان تنها موجودی است که تمامی اسماء به او آموخته شده است و این مسئله تا اندازه‌ای او را همسنگ تمام مخلوقات قرار داده است.

و بطور کلی در عالم اسماء بی‌نهایت متمایزند. اما همگی آنها در صورت الهی‌ای که انسان باشد، یکجا جمع شده‌اند. خداوند زمانی که علم اسماء را به آدم تعلیم داد، او آن را یکجا و بتامه آموخت. اینکه انسان توانست به تمامی اسماء دقیقاً علم پیدا کند از آن روست که او بر صورت خدا آفریده شده است. خدائی که به تمام موجودات علم دارد و آنها را آفریده است. در حقیقت، آدم با شناخت نفس خود - که بر صورت خدا آفریده شده است - اسماء را شناخت و آنها را برک کرد. این علم از طریق تفکر و استدلال به دست نمی‌آید بلکه سرچشمه آن ذات و کنه اشیاست. این عربی در مطلبی که در پی می‌آید به همین علم بیروسطه اشاره می‌کند.

او از اصطلاح «ذوق» - که از اصطلاحات متداول صوفیانه است - بهره می‌گیرد: «خداوند با ذوق و از ذات خود تمام اسماء را به آدم آموخت. پس پسر او بطور کامل تجلی نمود. هیچ اسمی در محضر الهی باقی نماند

که از خود آدم بر او تجلی نکرده باشد. آدم از طریق ذات خود به تمامی اسماء خالق علم پیدا کرد»^{۱۰۷}.

تأویل به مقام آدم
خداشناسی قرآنی که در کلام اسماء و ذکر خدا ریشه دارد به اولیای مسلمان اجازه می‌دهد تا به میزان حدیثی به معرفت حقیقی خداوند به چگونگی و نقش انسان در هستی پی ببرند. این نقش تنها و تنها به انسان‌ها تعلق دارد. چرا که تنها آنها هستند که بر صورت خداوند آفریده شده‌اند و علم به تمام اسماء به ایشان اعطا شده است. این عربی از این بی‌ظنری که انسان در متون مختلف بسیار سخن گفته است. او در یکی از آثارش با اشاره به این آغاز می‌کند که زمانی که خداوند به فرشتگان فرمود می‌خواهد آدم را بیافریند که خلیفه او در زمین باشد، آنها اعتراض کردند. فرشتگان گفتند: «آنجا که آدم از طایفه مختلف و متضاد خلق شده محکوم به سعاد است. آنها مشاهده کردند که شخصیت انسان آمیزه‌ای از صیغ‌های گوناگون، متضاد و متقابل است و دریافتند که آثار این طایفه به ناگزیر باید در موجودی که این شخصیت را داراست، متجلی شود. اما اگر فرشتگان که با باطن و حقیقت خلقت آدم آشنا بودند بی‌شک خود را پیشی از فرشتگان از حیث الهی رانسی دانستند»^{۱۰۸}.

اسمائی که هنگام تجلی جامع آدم بر خودش به نوعی اعطا شد زمانی که آدم ذات خود را مشاهده کرد. به آنجا رسید که احساس هستی خود را در همه چیز و از همه چیز یافت. زیرا همه هستی همین آدم است و آدم کتب جامع به شمار می‌رود.

رابطه آدم با عالم هستند رابطه روح با بدن است. بنابراین انسان روح عالم است و عالم کالبد اوست. با مجموع این دو، عالمی پدیدار می‌شود و مدامی که روح انسان در این عالم است، انسان کبیر به شمار می‌رود. اما اگر عالم را تنها در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که عالم هستند جسمی نظام‌یافته اما بی‌روح است. کامل شدن عالم توسط انسان، همانند کامل شدن جسم با روح است.^{۱۰۹}

اگرچه انسان برای تکمیل کردن عالم یا به عنوان روحی زنده برای جسم جهان آفریده شده است. اما در همین حال، هر انسانی لزوماً طبق افکوری انسانی زندگی نمی‌کند. بدون تردید جوهر پیام نبوی یادآوری این نکته است که مردم باید به منظور دستیابی به صورت کامل الهی - که از پدر تولد بر آن آفریده شده‌اند - بکوشند. افزون بر این، نظریه اینکه آنها بدون کمک خداوند قادر به دیدن ماهیت اصلی اشیا نیستند، برای خودسازی نیازمند تعالیم نبوی هستند.

این عربی آن دسته افرادی را که به کمال انسانیت می‌رسند، «الانسان الکامل» لقب داده است. آنها و برخی اولیایمانه مصادیق و نمونه‌های تاریخی این انسان کاملند. اما عمده انسان‌ها در همان مرتبه حیوانی (الانسان الحيوانی) باقی می‌مانند. او صفت «الکامل» را واقعاً برای برتری‌ترین انسان‌ها لحاظ می‌کند. این عربی می‌گوید در هر نوع مخلوقی در عالم برخی «تمام» اند. اما ازوما همه «کامل» نیستند. هیچ چیز کامل نیست



یادآوری الوهیتی که خدا به مردم داده است. نخستین کارگردانی است. قرآن وقتی از این «یادآوری کننده» سخن می‌گوید، واژه «ذکر» را به کار می‌برد.

مگر با این: کمال یا صورت است. این زمانی که انسان کامل نیابد، حیوان است. همان که حیوان ناطقش خوانده‌اند.^{۱۱۰} انسان‌های کامل هدف خداوند از آفرینش عالم را تحقق می‌بخشند. این هدف را این حدیث قدسی توضیح می‌دهد که «کنت کنزاً مخفیاً فأحببت لأعرف فخلقته. الخالق لکی اعرف». تنها انسان‌ها هستند که می‌توانند خدا را در کمال الوهیتش بشناسند و درک کنند. چرا که تنها آنها هستند که بر صورت او آفریده شده‌اند. در واقع این گونه معرفت به خدا لغت‌ساز هدف خدا از آفرینش انسان است. قرآن این هدف را نیک بیان کرده است: «ما خلقت الجن والانس الا ليعرفون». این صیغ می‌گوید بعدون در این آیه به معنای «مرفون» است.

واژه «شناختن» که به معنای «پژشنامی» (re-cognize) نیز هست، در اینجا از اهمیت خاصی برخوردار است. واژه عربی «عرف» بیانگر آن است که این معرفت عبارت است از کشف مجدد یک علم باطنی و فراموش شده به سخن دیگر، ما آنچه را از یاد بردیم به یاد می‌آوریم. این همان معرفتی است که در حدیثی از پیامبر^ص از آن یاد شده است. «متون صوفیه نیز مکرراً آن را تحریر کرده‌اند: «من عرف نفسه فقد عرف ربه». «معرفت» و «عرفان» نیز از راهی‌اند که از عرفه مشتق شده‌اند و هر دو به معنای شناخت بی‌واسطه سبب به حدیث است. این عربی در جایی هدف از خلقت - که عبادت خوانده شده - را عبارت از معرفت می‌داند و بیان می‌کند که انسان‌ها وسیله‌ای هستند که این هدف را تحقق می‌بخشند. یکی از اصناف موجودات عالم انسان‌ها نیستند. آنها مقصود نهی از وجود عالمند. مقصود اول از وجود عالم، عبادت خداست. مراد از عبادت، عبادت از روی شناخت (عرفان) است. شناخت کمال وجود که برای ممکنات حاصل می‌شود.

و بطور خلاصه، تنها مخلوقی که قادر است خدا را در کمال او و با تمام اسماء حسنی‌اش درک کند و بشناسد انسان است. این عربی در یکی از آثارش اهمیت وجود انسان را چنین جمع‌بندی می‌کند: «نظریه اینکه خلقت مرتبه بسیاری دارد و باز با توجه به اینکه کامل‌ترین مرتبه به انسان اختصاص دارد، هر نوعی در هستی در رابطه با کمال انسان، یک بخش به شمار می‌رود. حتی انسان حیوانی، نیز بخشی از انسان کامل است. بنابراین، هر معرفتی به خدا که به بخشی از هستی تعلق دارد، جز در مورد انسان معرفتی نسبی است. چرا که معرفت انسان به خدا معرفتی است که تمام هستی به خدا دارد. این نوع معرفت به خدا «علم کلی» است و نه «علم کل». اگر این علم، علم کل بود دیگر خداوند در قرآن امر نمی‌فرمود که بگو «پروردگارا بر علم من بیشتر»^{۱۱۱}. آیا می‌تواند علم که انسان به طلب آن مأمور شده، علمی غیر از علم بالله است؟ هرگز به خدا سوگند که این همان علم به حدیث است.

خداوند انسان کمال را بر صورت خود آفرید و از طریق همین صورت به او توانایی آموختن تمامی اسماءش را - چه تک تک و چه دسته‌دسته - اعطا کرد. اما مجموع اسماء را با هم و همزمان در یک کلمه به او اطلاق نکرد. تا رب از عید کامل تمایز یابد. پس هیچ اسمی از اسماء الحسنی نیست جز آنکه عید کامل می‌تواند با آن اسماء خوانده شود. عید نیز ریش را با این اسماء می‌خواند.^{۱۱۲}

خانه خدا

در گونه‌های مختلف مخلوقات هستی غیر از انسان - در هر مرتبه و درجه از روحانی تا مادی - نشانه‌های اسماء و صفات خدا در قالب ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد هر شیء بروز یافته‌اند هر موجودی در هستی خدا را با شویبای خاص، متمایز و معین می‌شناسد. شویبای که صفات هر شیء آن را ظاهر ساخته است یا کلامی که آن شیء تجسم آن است هر چیز خبر از خدا می‌دهد و از طریق قرار گرفتن در جایگاه اوقی و خاص خود در کلام تکرار نشدنی خدا (جهان) آیتش را آشکار می‌کند.

در مقابل، در واقعیت چند مرتبه‌ای پستی نفس انسان، نشانه‌های اسماء و صفات خداوند تقریباً درونی می‌شوند این نشانه‌ها از ماده تا معنا امتداد می‌یابند و همگی حول کعبه خود یعنی دل کانون نورانی وجود روحی که خدا به هنگام خلقت آدم در او میداد - در گردش‌اند تنها به انسان استعداد شناخت کلامی و ترکیبی خدا اعطا شده است چرا که انسان تنها موجودی است که پیر صورت نه تنها یک یا چند اسم خاص بلکه بر صورت اسم جامع الهی آفریده شده است اسمی که عیناً بیانگر و نه‌انگار خدا در ۲ خصلت اطلاق و بی‌ترکیبی، ذات و صفات تشبیه و تنزیه و تعالی و جاری بودن در هستی است.

اگر کمال عبادت و خدمت ذکر و یاد خدا به شکلی متناسب با تعالیم اوست، بی‌تردید تنها انسان - که بر صورت خدا خلق شده - می‌تواند خادم و عبد خدا باشد. با این همه به عبارت دقیق‌تر، عبادت صرفاً برای خدمت به اهداف خداست و در این معنا همه چیز در حال عبادت خداوند است چرا که یک وجود ممکن کاری جز عبادت وجود مطلق - که نفسش بنامه از او مشتق شده است - نمی‌تواند بکند.

در قرآن چنین می‌خوانیم: «چونکه هیچ موجودی در آسمان‌ها و زمین نیست جز آنکه خدا را بپندد فرمانبردار است» (طه، ۹۲). هر موجودی بر اساس نحوه وجودش در حال عبادت خداست و جایگاه هر مخلوقی را حلقی تعیین می‌کند که در آن خدا آن مخلوق را مانند کلماتی در نفسش جاری می‌سازد اما انسان هیچ گونه نحوه وجودی خاصی ندارد چرا که هر کس در بیانش محدود نیست تنها اوست که تصویر کامل آفرینش را در اختیار است.

در واقع انسان از این استعداد برخوردار است که صورت بیرونی نفس نفس الرحمن تجلی تمام وجود و تمام اسماء و صفات حق باشد.

مراد از جایگاه ممتاز انسان آن است که تنها او می‌تواند هدف نهایی آفرینش را محقق سازد هدفی که همانا عبادت خداوند نه تنها به شکل افعالی آن - که تمام مخلوقات انجام می‌دهند - بلکه به نحو فعال است که از طریق آگاهی کامل از گنج مخفی و پذیرش آزادانه اقتضات آن به دست می‌آید.

به گفته ابن عربی به همین دلیل است که صلوات بر انسان به مثابه خلیفه خدا فرایند خلقت را محقق می‌کند و به هدفش نایل می‌شود نقش انسان آن چنان محوری است که اگر اجراء نشود، جهان به آسلی از هم می‌پاشد.

خداوند زمین را محل خلافت خود قرار داده است بنابراین زمین قلمروی پادشاهی او و جایگاه خلیفه‌اش است خلیفه‌ای که از طریق احکام اسماءش متجلی می‌شود. خداوند ما را از زمین (خاک) سرشته و مرده و

زنده ما را در آن ساکن کرده و باز ما را در شکلی دیگر از دل خاک خارج خواهد کرد بنابراین ما هر جا که باشیم - چه در این دنیا و چه در دنیای دیگر - عبادت از ما ساقط نمی‌شود و گرچه دنیای دیگر دار تکلیف نیست اما در عین حال محل عبادت است.

در میان ما هر کس که به این نشود برسد که برای چه در این دنیا و دنیای دیگر خلق شده، عبد کامل، هدف عالم و خلیفه کل عالم است به طوری که اگر تمام عالم از عرش تا فرش - لحظه‌ای از یاد خدا غافل شود ولی این عبد به یاد خدا باشد، او از طریق این ذکر جای کل عالم را می‌گیرد و عالم از طریق او حفظ می‌شود (از هم نمی‌پاشد) اما اگر عبد از ذکر خدا غافل شود عالم نمی‌تواند جای او را در ذکر بگیرد. آن بخش از عالم که خالی از انسان ذکری است نابود می‌شود. پیامبر می‌فرمود قیامت برپا نمی‌شود مادام که در زمین کسی باشد که بگوید الله الله.

گفتیم که چنان‌بسی اسلام، خدا، جهان، انسان و نور، بت را به حد کلام و کلام توصیف می‌کند اصل دین یعنی توحید نبوت و معاد همگی به حساب آمد. ماه الهی فهمیده می‌شوند وظیفه انسان عبارت است از پاسخ به جایگاهش و الهی از طریق یادآوری به جاه اشیا یعنی اسماء حقیقی اشیا که تا زمانی شیء محسوب می‌شوند که تحت حقیقت الهی یا کلام حق باشند. این وظیفه را تنها از طریق «دل» می‌توان به انجام رساند و از راهی که حوزه نامحدود آگاهی و شناخت انسان را ترسیم می‌کند.

در میان تمام مخلوقات قلب به تنهایی می‌تواند خدا را بر بگیرد (ظرفیت پذیرش خداوند را دارد). در حدیثی قدسی آمده است: «آسمان‌ها و زمین گنجایش می‌نندارند بلکه دل بنده مؤمن من گنجایش می‌سازد» در واقع ذکر و یاد خدا عبادت است از یافتن او بر کرسی قلب که هسل عرش او در عالم کبر است. ابن عربی می‌گوید خداوند در قلب بنده مؤمنش منزل می‌گیرد چرا که او آن را محل علم به خود قرار داده است.

او با غیبت و تعصب از این خانه حفاظت می‌کند تا میلاد دیگران وارد آن شوند بنده مؤمن، کتاب جامع است حق به ناکزیر به اشکال مختلف یا به شکل شیء بر او تجلی می‌کند. این از آن روست که بنده مؤمن جایگاه و کانون علم به تمام اشیاست و تنها

جایگاه علم این انسان نیز قلب است اما حق نیست به قلب بنده‌اش غیرت و تعصب ندارد تا میلاد غیر از صاحبش وارد آن شود. از این رو او به قلب نشان می‌دهد که او شکل همه چیز بوده و با همه چیز یکی است، چرا که قلب مؤمن همه چیز را در بر می‌گیرد. دلیل این امر آن است که همه چیز حق است زیرا هیچ چیز جز حق، اشیا را در بر نمی‌گیرد. هر آنکه حق را با حقیقت‌اش بشناسد همه چیز را شناخته است.

اما کسی که یک شیء را می‌شناسد (الزما) نه حق و نه آن شیء را به واقع شناخته است. بنابراین که تصور می‌کند نشیء را می‌شناسد، در حقیقت آن را نمی‌شناسد چرا که اگر آن را می‌شناخته می‌دانست که آن شیء حق است، بنابراین این مادی که او نمی‌داند آن شیء حق است. به اعتقاد ما او آن شیء را نمی‌شناسد.

علم به اشیا آن گونه که هستند صواب می‌برد به آنها به مثابه مظاهر حق، آیات و نشانه‌های اسماء و صفات او می‌شود. این علم دیگر علم نظری نیست بلکه علم عرفان است. امره این علم بینش حقیقی نسبت به وجود مطلق و فراگیر الهی است.

قرآن در این باره می‌گوید: «همه چیز به هر طریقی که بخواهد به سوی خدا روی آورده است» چنان‌چنین علمی از طریق ذکر حاصل می‌شود ذکر می‌شود که الحضور به الحضور است.

تنها این گونه از علم است که به انسان له نشان می‌دهد تا در پند که چنانچه شیء مظهر حق نباشد پست و محکوم به عدم است و باز از طریق همین علم است که انسان درمی‌یابد که او خود نیز به همان میزان که از مظهر الهی بوی اشیا غافل است پست و مغفور است.

آنگاه که جهان را از طریق که هست بینیم، درمی‌یابیم که عالم چیز ذکر و یاد خدا چیز دیگری نیست. پاسخ ما به جهان تنها ممکن است این باشد که او را همان‌گونه آن تبعیت کنیم. یعنی یاد او و ذاکر خدا باشیم. در حدیثی آمده است همه چیز جز ذکر خدا مغفور و ملعون است اما همه چیز ذکر خداست بنابراین هیچ چیز ملعون نیست. کیمیای ذکر لغت را به برکت تبدیل می‌کند. جایگاه این ذکر - که خدا در آن حقیقتاً حضور دارد و انسان در آن به معنای دقیق کلمه متبرک می‌شود - قلب است.

بگذرید سخن را با این تذکره این عربی پایان دهیم که «هرگز گنبد گنبد گنبد است که قلب را می‌بهراند. قلب تنها با عدم شناخت خدا می‌بیرد این همانی است که «جهش» می‌خوانیم، چرا که قلب خانه‌ای در انسان است که خدا آن را برای خود برگزیده است. پس این غاصب انسان جاهل این خانه را غصب کرده و میان خانه و صاحبخانه جائل شده است.

چنین است بدترین ظلم را در حق خود روا داشته است چرا که خود را از حیرتی که صاحبخانه به او ارزانی داشته محروم کرده است. این همان حرمان جاهل است (۳۳۳).

توجه: علیرضا رضایت

پس نوشت‌ها

- ۱- تاریخ ۵۶۱
- ۲- برای آگاهی فضیله در باب اصل از اصول دین و نقش آنها در شکل گیری جهان بینی اسلامی، نگاه کنید به
- The Vision of Islam, St.paul, paragon House, 1994, pp:35
- ۳- شماره ۲۵
- ۴- شماره ۱۴
- ۵- مقصدی، صحیح بیکسیر، دفتر ۲، بیت ۲۶۵۲
- ۶- جلد ۲۰
- ۷- سخن عربی، مشاهدات مکیه (۴ جلدی)، ج ۲، ص ۱۸۱
- ۸- همان، ج ۲، ص ۲۵۲، ص ۱۴
- ۹- شماره ۴۴
- ۱۰- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۷، ص ۱۲
- ۱۱- همان، ج ۲، ص ۲۱۸، ص ۲۰
- ۱۲- همان، ج ۲، ص ۱۴۲، ص ۱۴
- ۱۳- همان، ج ۲، ص ۲۶، ص ۱۱
- ۱۴- شماره ۲۱
- ۱۵- شماره ۱۵۲
- ۱۶- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۸۷، ص ۲۱
- ۱۷- همان، ص ۱۲، ص ۲۴
- ۱۸- همان، ص ۶۷، ص ۲۵
- ۱۹- همان، ص ۲۵، ص ۷
- ۲۰- شماره ۱۱۴
- ۲۱- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۰۹، ص ۱۶
- ۲۲- همان، ج ۲، ص ۷، ص ۷
- ۲۳- شماره ۱۱۵
- ۲۴- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۲۹، ص ۶

منبع: James & catsinger Paths of the heart این اثر در سال ۲۰۰۲ میلادی از سوی انتشارات world wisdom در پکنه است.

